



قرآن در اندیشه‌های افضل‌الدین مرقی کاشانی

محسن قاسم‌پور*

چکیده:

آیات قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) در تکوین و تطور باورهای متفکران مسلمان اعم از متکلمان، فیلسوفان و عارفان، ادیبان و شاعران تأثیرگذار بوده است. بسیاری از این متکلمان و فیلسوفان، به گونه‌های متفاوت از آیات و روایات استفاده کرده‌اند؛ گاهی از آن به عنوان شاهد و قرینه و زمانی فراتر از آن در شکل دادن مبنای مهم کلامی یا فلسفی خود به سراغ این آیات رفته‌اند. برای نمونه، در قلمرو شعر و ادبیات، تأثیر این آیات از دیرباز و از روزگار رودکی تا دوران معاصر در قالب اقتباس، تضمین، استقبال و دیگر بهره‌گیری، در صور شعری بازتاب یافته است.

وجه غالب شخصیت علمی افضل‌الدین مرقی کاشانی، جنبه‌های کلامی، فلسفی و بعضاً عرفانی اوست. نکته درخور توجه آنکه، بابا افضل با توجه به چنین پیشینه شخصیتهایی و با لحاظ رویکردهای مذکور، آن دسته از آیاتی را مورد توجه قرار داده است که مستقیم یا غیرمستقیم با مبانی و دیدگاه‌های نظری او ارتباط دارد. مواجهه بابا افضل با آیاتی که به عنوان معارف قرآنی موسوم است، و پیوند آن با موضوع نفس، مورد اهتمام نگارنده در این بررسی است. رهیافت این مقاله، دریافت این نکته بنیادین است که در فرازهای

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان ۸۸

* دانشیار دانشگاه کاشان / mghasempour40@yahoo.com



مختلف، بابا افضل، همسو با دیگر متکلمان مسلمان همچون خواجه نصیرالدین طوسی، از جنبه‌های ذوبطون آیات قرآنی در تحکیم مبانی خود بهره گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

بابا افضل مرقی کاشانی، کلام، فلسفه، قرآن، عرفان، تأثیرپذیری.

درآمد

در مجموعه *مصنّفات* بابا افضل مرقی، استفاده از آیات قرآن به منظور اثبات حقایق فلسفی و اخلاقی، جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است. این موارد در رساله‌هایی مانند *جاودان‌نامه*، *فصول مقطعه* و *مکاتیب و جواب اسئله* چشمگیرتر است.

می‌توان گفت بیشترین بازتاب آیات قرآنی در کتاب *جاودان‌نامه* نمود پیدا کرده است. *جاودان‌نامه* یکی از رسائل مهم مجموعه *مصنّفات* را تشکیل می‌دهد و دارای چهار باب است. باب اول در شمردن اقسام علوم و مشتمل بر پنج فصل؛ باب دوم در شناخت خود و طریق آن، که بر ده فصل مشتمل است؛ باب سوم این رساله در موضوع شناخت و دربردارنده ده فصل و باب چهارم در شناخت انجام و شامل ده فصل است. از عناوین باب‌ها و فصول ذیل آن‌ها به خوبی می‌توان دریافت که بابا افضل، محوری‌ترین مباحث قرآنی را شامل توحید، معاد و نبوت و در یک کلام اصول معارف، مورد اهتمام قرار داده، و به عنوان یک حکیم و متکلم مسلمان در جای جای این ابواب و فصول به آیات قرآنی ناظر به چنین اصولی استناد کرده است. با توجه به وجه غالب شخصیت بابا افضل که شخصیتی است فلسفی و حکمی، بدیهی است وی آیاتی را که به نوعی با مباحث و موضوعات فلسفی و کلامی مانند شناخت، نفس، علم، ملکوت و باطن جهان مرتبط است، مورد توجه قرار داده و از آن‌ها در راستای مبانی نظری خود استفاده کرده است. یکی از موضوعات مهم در *جاودان‌نامه*، جایگاه دانش و علوم

ضروری است. وی در همین مقوله، به برخی آیات قرآن تمسک کرده که در ادامه مقاله به آن پرداخته می‌شود.

۱. دانش‌های ضروری در نگاه بابا افضل

شایسته است ابتدا با ذکر دیدگاه بابا افضل در خصوص اهمیت علم، بهره‌گیری وی از آیات قرآن را بررسی کنیم. حکیم بابا افضل در فصل دوم کتاب *جاودان‌نامه* و در آن بابی که به شناخت خود اختصاص یافته است، موضوع دانش‌هایی را مطرح کرده که آموختن آن بر مردم واجب است. بابا افضل در این زمینه گفته است: «بایسته‌تر و سزاوارتر دانش مردم را دو گونه دانش است: یکی دانش لقای حق تعالی و از یگانگی وی به یقین رسیدن؛ و دوم دانش آفرینش جهان و مردم. هر آن‌که از این دو دانش بی‌بهره بود، دیدن وی و دریافتنش این جهان را دیدن و دریافتن خفته بود صورت‌های گوناگون را در خواب.» (مصنّفات، ص ۲۶۲)

در عبارات بالا به خوبی اهمیت علم توحید و معادشناسی یعنی خداشناسی و علم دیگر یعنی جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مشهود است. این سه دانش، زیرساخت تمام دانش‌ها در جهان‌بینی دینی است و قرآن کریم در آیات فراوانی این معرفت را مورد توجه قرار داده و آدمیان را به وسیله آن‌ها متنبّه کرده است. (برای نمونه، بنگرید به آیات نحل: ۳۶، مؤمنون: ۳۵-۳۸، طه: ۱۵ و انعام: ۱۳۰)

لقای حق تعالی و از یگانگی وی به یقین رسیدن، یعنی نیل به مرتبه‌ای از معرفت که فرجام آن، رسیدن به آخرین مرتبه کمال یعنی ملاقات با پروردگار است، چنان‌که خداوند در قرآن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶) آیه دیگری که بر این معنا ناظر است، آیه ۱۱۰ سوره کهف می‌باشد: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ...» که نشان می‌دهد امید به ملاقات پروردگار در گرو عمل صالح است. به نظر می‌رسد منظور بابا افضل از عبارت «دانش لقای حق تعالی و از یگانگی وی به یقین رسیدن» آگاهی از جنبه‌های مهم معرفتی توحید نظری و در پی آن، تحقق عملی این معرفت یعنی گام نهادن در مسیر توحید عبادی

است، زیرا حق یقین نتیجه معرفت خالص یا علم یقین است که در موضوع خداشناسی، نقطه اوج کمال و غایت عبودیت به شمار می‌آید. این دانش، هم علم توحید و هم جنبه‌هایی از معادشناسی را در بر می‌گیرد. (ر.ک: قاموس قرآن، ۷-۵/۲۰۴) بر اساس برخی آموزه‌های آیات قرآنی می‌توان گفت اگر مقصود بابا افضل را در این قبیل دانش‌ها، قیامت و ملاقات نعمت و عذاب خداوند در نظر بگیریم، چندان بیراهه نرفته‌ایم. (ر.ک: همان‌جا) برخی محققان با توجه به آیاتی مانند «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ» (انعام: ۳۱)، «يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (همان: ۱۳۰) و آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (کهف: ۱۱۰) لقا را به معنای ثواب و عقاب خدا در نظر گرفته‌اند. (قاموس قرآن، همان‌جا)

آیه‌ای که بابا افضل در این بحث مورد استشهاد قرار داده است، یکی آیه ۱۳۰ سوره انعام است و دیگری آیه ۱۴ سوره سجده (فَدُوُّوْا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ) است. (مصنفات، ص ۲۶۲)

آیات بالا به خوبی بیانگر آن است که عقاب یا ثوابی الهی که در قیامت تحقق می‌یابد، تفسیر لقای پروردگار است. این همان نکته‌ای است که به آن اشاره کردیم و بر اساس آن تأکید گردید که مقصود بابا افضل از عبارت مذکور علاوه بر توحید و شناخت خداوند، یگانگی و حصول یقین به معاد در قالب اعتقاد به لقای حق در قیامت است.

۱-۱. توحیدمحوری و معادگرایی در اندیشه بابا افضل

در یکی از گفتارهای او در همین باب، توجه به این دو اصل محوری محسوس است. در منظومه فکری بابا افضل، این دو مسئله از توسعه‌های مهم در بحث از دانش‌های ضروری به شمار می‌آید. به زبان ساده‌تر، این حکیم متأله، علم توحید و جنبه‌های مختلف معادشناسی را ضروری‌ترین نیاز انسان در مسیر معرفت تلقی کرده است. شایان ذکر است این دو اصل مذکور در پیوند با رسالت پیامبران معنا پیدا می‌کند. آنجا که او گفته است: «نامه‌ها را که رسل به خلق رسانیده‌اند از

خدای تعالی چون گنج‌نامه‌هاست که با آن به طلب گنج باید شتافت، نه جاوید در نامه خواندن همی باید بود، چه این پیغام‌ها همه اشارات است و نشان دادن به علامات آفاق و انفس که اندر ظاهر و باطن جهان نگاشته است به قلم اعجاز تا هر آن‌که بخواند به بینایی رسد و به لقای حقیقت و از وحدانیت حق به درستی آگاه گردد، بداند که به چه کار آفریده شده و باز کجا خواهد شد و به دانستن خود را آرام یابد و به یقین گردد.» (همان، ص ۲۶۴)

از عبارات بالا چند نکته اساسی قابل دریافت است:

نخست آنکه، وی کتب انبیا از جمله قرآن را «گنج‌نامه» و یا راهنمایی‌هایی به سوی مهم‌ترین گنج در جهان هستی یعنی توحیدگرایی می‌داند. نکته دوم آنکه، این کتاب‌ها و از جمله قرآن کریم به مثابه کتاب تدوین‌اند که ما را به کتاب تکوین رهنمون می‌کنند. (در این باره بنگرید به: پژوهشی در جریان‌شناسی تفسیر عرفانی، ص ۱۶۱) تعبیری که در قرآن آمده است، چنین است: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت: ۵۳) آیات الهی در قرآن ما را به نشانه‌هایی که در آفاق و انفس آدمیان است، هدایت کرده و بالاتر از آن نشان می‌دهد.

نکته سوم، سرانجام این خوانش و فهم آیات الهی است. فرجامی که به بینایی آدمی، آگاهی از وحدانیت حق از یک سو و وجود غایت در جهان هستی و بازگشت آدمیان به سوی حق و ملاقات الهی را از سوی دیگر به دنبال خواهد داشت.

بابا افضل در این مورد نیز به آیات شریفه سوم تا ششم سوره جاثیه استناد می‌کند یعنی آیات «إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» در این آیات به نشانه‌هایی برای مؤمنان در آسمان و زمین و نیز آفرینش انسان و سایر موجودات، پیاپی آمدن شب و روز، زنده شدن

زمین پس از مرگ و گردش بادها تصریح شده است. خداوند این نشانه‌ها را برای مردم مؤمن (به خدا) و یقین‌گشتگان (به معاد) به عنوان نشانه و آیت قرار داده است. باری، بابا افضل با تأثیرپذیری از این قبیل آیات، مهم‌ترین دانش ضروری برای آدمیان را علم توحید و معاد می‌داند. از آنجا که این دو اصل، دو مبنای اساسی در حوزه ایمان آدمی به حساب می‌آید، لذا معرفت و پایبندی به آن رمز سعادت انسان محسوب می‌شود.

۲-۱. اندیشه لقای حق در باور بابا افضل

تأثیر آیات قرآن را در باورهای بابا افضل، در فصل دیگری از گفتار او می‌توان یافت؛ این موضوع خطیر را در مبحث مربوط به بیان لقای حق ملاحظه می‌کنیم. بابا افضل با تقسیم‌بندی محسوسات و معقولات آدمیان به دو مرتبه خاص و عام، این موضوع را تبیین کرده است. به عقیده وی، لقای الهی از راه شنوایی و بینایی و دانایی صورت می‌پذیرد، اما منظور از این شنوایی و بینایی و دانایی یا بصیرت، نوع خاص آن است. عباراتی که به این مضمون ناظر است، چنین است: «همچنین هر که شنوایی و بینایی و دانایی خاص ندارد، از خدای محجوب ماند و از احوال آن جهان، اگرچه نزدیک بود به خدا و بدان جهان، چون اهل تعطیل که سمع و بصر و افتدۀ عام که داشتند، سودشان نداشت.» (مصنّفات، ص ۲۶۶) بابا افضل دیدگاه خود را در این زمینه با استفاده از آیاتی نظیر «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَّا تُبْصِرُونَ» (واقعه: ۸۵) تحکیم بخشیده است؛ به‌ویژه عبارت لا تبصرون در سوره واقعه بیانگر این نکته است که بابا افضل بر آن تصریح کرده است: «هر که شنوایی و بینایی و دانایی خاص ندارد، از خدای محجوب ماند و از احوال جهان.»

بابا افضل در ادامه گفتار خود مبنی بر آنکه برای فهم، دیدن و لقای پروردگار باید چشم و گوش و دلی خاص داشت، دیدگاه اهل تعطیل یا معطله^۱ را مورد انکار قرار داده است و بر این باور بود که اهل تعطیل «که سمع و بصر و افتدۀ

عام» داشتند سودشان نداشت. (مصنفات، ص ۲۶۶)

بابا افضل با استشهاد به آیاتی مانند «فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» (احقاف: ۲۶) و «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹) نظر اهل تعطیل را مورد تخطئه و انکار قرار داده و آن‌ها را از مصادیق محجوبان الهی و ناآگاهان از احوال جهان به شمار آورده است.

۳-۱. جنبه‌ای دیگر از تحقق لقای الهی

نکته مهم دیگری که از نظر بابا افضل در بحث لقای الهی مطرح است، تحقق آن برای برخی افراد مؤمن و وارسته در دنیاست. پیش از آن تصریح کردیم که جنبه مهم لقای الهی که عبارت از دریافت ثواب یا عقاب الهی در سرای دیگر است و با قیامت عینیت خواهد یافت. (مجمع البیان، ۷/۷۷۰) بابا افضل با رویکردی کاملاً عرفانی بر این باور است که لقای پروردگار در این دنیا نیز برای بعضی افراد تحقق می‌یابد. یکی از دانشمندان علم اخلاق دوره معاصر در این زمینه گفته است: «لقا و دیدار پروردگار به معنای حقیقی متعذر است، زیرا خداوند موجود مجرد است و موجود مجرد تحت ادراک بصری واقع نمی‌شود. بنابراین باید منظور نوعی از مشاهده باشد که با بصیرت قلبی (چشم سر) و نه چشم سر صورت گیرد. نوعی معرفت خاص نسبت به خدای متعال است که تنها راه حصول این معرفت، ایمان به خدا و عمل صالح است. این ملاقات عبارت است از همان معنا که در ادعیه و اخبار از آن به لفظ وصول و زیارت و نظر بر وجه و تجلی و این قلب و تعلق روح تفسیر شده و از ضد آن به فراق و حرمان تعبیر می‌شود.» (رساله لقاء الله، ص ۸-۹) می‌توان گفت بیان بابا افضل با چنین نگاهی قابل تبیین و ارزیابی است. در این مسئله نیز این حکیم بزرگ، از آیات قرآن استفاده کرده است. رسیدن به چنین جایگاهی شرایطی دارد: یکی بری بودن آدمی از هوی و هوس و دیگری، داشتن چنان سعه صدری که به گفته بابا افضل «دلش مشروح شود تا به

قرب و اتصال بدان جهان آمرزیده شود.» (مصنّفات، ص ۲۶۶)

عبارت اخیر بابا افضل بیانگر تأثیرپذیری او از آیات قرآنی است نظیر: «أَقَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» (زمر: ۲۳) و «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام: ۱۲۵) بر اساس این آیات انسانی که تحت عنایت الهی شرح صدر یافته، هم برخوردار از نور الهی است (جلوه‌ای از لقای الهی) و هم هدایت یافته است. در حقیقت، سعه صدر یکی از مواهب بزرگی است که انسان‌های شایسته‌ای همچون انبیا از آن بهره‌مندند، چنان‌که در آیه ۱ سوره انشراح آمده است: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و مراتب پایین‌تری از آن برای افرادی که در مسیر راه انبیا و صدیقین قرار دارند، قابل تحقق است و بهره‌مندی از روح بزرگ و وسیع چیزی نیست جز متجلی شدن فرد بهره‌مند از جلوه‌های حق.

در ادامه گفتار، بابا افضل بر موضوع نیل به قرب الهی در دنیا با رعایت شرایط فوق چنین تصریح کرده است: «آمزش حق تعالی (که از نتایج قرب الهی و یا اساساً روی دیگر قرب الهی است) که جمهور خلق در انتظار آن مانده‌اند که در آن جهان بدیشان خواهد رسید، غلط بزرگی است، زیرا آمزش خداوند آن را که بُود، هم در این جهان بود که هر آن کس از حق تعالی سمع و بصر و افئده خاص یافت، چنان‌که راز خدای بشنود و نام خدای بخواند و به لقای خدای رسد، از خدای تعالی هم در این جهان بشارتش رسد به بهشت جاودان و رستگاری از دوزخ و عذاب جاوید.» (همان‌جا)

افزون بر دو شرط پیشین، مزین شدن یا برخورداری آدمی از گوش و چشم و دلی خاص (که البته از نتایج دوری از هوی و هوس است) نیز آدمی را به نیل به قرب الهی در همین دنیا رهنمون خواهد کرد.

عبارت کریمه الهی که در آن آمده است: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (یونس: ۶۴) مورد استناد بابا افضل در این بحث است.

۲. ضرورت نبوت در نگاه بابا افضل

حکیم بابا افضل در جای دیگری با عنوان «اندر آن حبل‌ها که نفس بدان درآویزد تا برخیزد از این افتادن در تن» (مصنّفات، ص ۳۱۱) از تقسیم آدمیان به دو گروه عوام و خواص سخن گفته است. وی معتقد است خواندن کتاب‌های الهی و فهم آن، از جمله قرآن بدون کمک انبیا ممکن نیست. از این روی، حاجت به انبیا برای هدایت بشر به سوی خدا ضرورت و اهمیتی ویژه می‌یابد. او در این باره گفته است:

«لکن از آنکه بر خواندن این نامه بر عامه خلق دشخوار آمد، که هر کس را آن رتبه نبود که به خودی خود از خدای تعالی آگاه توانست شد.» (همان، ص ۳۱۲)

بابا افضل در ادامه سخن، عوام را به کسانی مانند می‌کند که بیدارانی‌اند که در خواب‌اند و به رؤیای گونه‌گون مشغول گشته‌اند و بیداری را فراموش کردند و خواص کسانی‌اند که در خواب بیداری خود را به یاد دارند و این بیداری نیز از راه بصائر آیات خداوند است. (ر.ک: همان‌جا)

بابا افضل، مصداق بارز، اعلا و برجسته خواص و راهنمایان عامه خلق را انبیا می‌داند. از نظر وی، خواص (مشخصاً پیامبران) سخنان خدا را می‌شنوند و پس از آن به عوام ابلاغ می‌کنند.

بابا افضل در این بخش از گفتار خود به آیاتی استشهاد می‌کند که در موضوع مهم وحی‌شناسی و گونه‌های آن در نظر عالمان، آیاتی است آشنا مانند آیه ۵۱ سوره شوری: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» عالی‌ترین مرتبه وحی، ارتباط ویژه خداوند با پیامبران و برگزیدگان خاص الهی است. خود این وحی گونه‌هایی دارد از قبیل سخن گفتن مخفی و بدون واسطه خداوند با پیامبر که عبارت الا وحیاً ناظر بر آن است. (المیزان، ۷۳/۱۸) نوع دوم، وحی از پشت پرده است و عبارت «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» آن را می‌رساند نظیر سخن گفتن خدا با موسی در وادی طور (همان، ۳۲/۱۶) و نوع سوم، رساندن وحی به وسیله جبرئیل است که در عبارت «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا

فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» به آن اشاره شده است. بابا افضل در *جاودان‌نامه* در این باره گفته است: «خاصه را (بخوانید انبیا در اینجا) شنیدن سخنان خدای را به سه راه تواند بود: یکی به غلبت راز وحی از روی پیوستگی به نفس اعلی و دیگر به ورای حجاب از روی پیوستگی به نفس ثانی و سدیگر به تنزیل و ارسال از روی پیوستگی به نفس ثالث.» (مصنفات، ص ۳۱۳)

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، بابا افضل مراتب نفسانی خواص یعنی انبیا را در دریافت وحی به نفس اعلی، نفس ثانی و نفس ثالث تقسیم کرده و با توجه به آیه مذکور، هر نفس را ناظر بر گونه‌ای از دریافت وحی می‌داند. به بیان دیگر، بابا افضل بین مراتب انفس و درهایی که از رهگذر آن می‌توان سخنان الهی را شنید، تناظری برقرار می‌کند و می‌گوید: «و درهایی که این سخنان را از وی می‌توان یافت، سمع و بصر و افئده خاص باشد و از آن سبب راه آگاهی از خدای بدین سه طریقت تواند بود که مراتب انفس زبَرِ نفس انسانی بیش از این سه نیست.» (همان‌جا)

۳. تأویل‌گرایی در اندیشه بابا افضل

یکی از جلوه‌های تأثیر قرآن در اندیشه بابا افضل، تبلور آن در قالب تأویل آیات الهی است. گرچه در باب تأویل سخن فراوان گفته شده و تأویل‌ها به تأویل‌های روا و ناروا قابل تقسیم است^۲، اما آنچه در اینجا به عنوان شاهد مثال می‌توان از آن یاد کرد، علی‌الاصول نمی‌تواند تأویلی نادرست باشد.

بابا افضل در جایی از *جاودان‌نامه* و در عنوانی موسوم به «اندر بیان آفاق جهان» به موضوع ارکان و عناصر اصلی جهان که آتش و هوا و آب و زمین است، سخن گفته^۳ و این چهار عنصر را به قول خودش «به چهار علامت سال گردش سیار است» (یعنی چهار فصل سال) مربوط کرده است. وی تابستان را نشان آتش، مهرگان را نشان هوا، بهار را نشان آب و زمستان را نشان زمین دانسته است و در نهایت، هر کدام را «چون پادشاهی که بر در حجاب خود نوبت دارند» تصویر کرده است. (همان، ص ۳۱۴) می‌توان گفت تأویل او نوعی تأویل ذوقی

است که حکیم متأله ما در آن، اهمیت زمین و زمینی‌ها (یعنی مؤمنان) را مورد توجه قرار داده و معتقد است دیگر ارکان عالم به نوعی همه در خدمت مؤمنانی- اند که در این زمین می‌زیند. بیان او چنین است:

«از برون زمین نور آفتاب سر بر خانه زمین دارد چون کسی که طواف کند و سجود خدای را در مسجد و همچنین هوا و آب چون هر دو ساجدند بر روی زمین و خانه زمین را به یک جا ساکن کرد که او را به مأوای هیچ ارکان دیگر نباید شد و دیگران به زیارت زمین آیند و همچنین ستارگان که شعاع بر زمین افکنند بر نشان سجود و نبات که همواره سر اندر زمین دارند.»

بابا افضل آنگاه آیه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» (رحمن: ۶) را مبنای تأویل گفته خویش قرار داده است و گفته است: «و همچنین ستارگان را که شعاع بر زمین افکنند، نشان سجود و نبات که همواره سر اندر زمین دارد، چنان که گفت وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ.» (مصنفات، ص ۳۱۴)

۴. تجلی تأثیر قرآن در باور بابا افضل بر اساس پاسخ پرسش‌ها

تأثیر قرآن در اندیشه‌های بابا افضل را می‌توان از خلال پاسخ‌های وی به برخی پرسش‌ها دریافت. از جمله این موارد سؤالات فردی است به نام منتجب‌الدین هراسکانی از وی در باب طالع نفس جسمانی و روحانی، هوای نفس و برخی از آیات دیگر. برای مثال، وقتی از او درباره تفسیر آیه «سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ اِنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت: ۵۳) سؤال می‌شود، پاسخ بابا افضل چنین است:

«من ضعیف چنان دانم که هر موجود که به حس درتوان یافت، نشانی است از موجود مطلق، هر آنکه که دانی که آسمان موجودی است و درخت و گیاه موجودی است و جانور موجودی است و آدم موجودی است و کوه و آب و خاک و آتش و باد همچنین هر یک موجودی است و اینها هر یک جداوند از موجود دیگر... پس هر یک فرعی باشد از موجود مطلق.» (مصنفات، ص ۷۲۲)

اگر آیاتی مانند آیه ۱۶۴ سوره آل عمران و یا آیه ۱۸ سوره حج را که در آن به آفرینش آسمان و زمین، از پی هم آمدن روز و شب، نزول باران، خلقت جنبندگان، و نیز سجده آنها در قبال خداوند تصریح شده، دقت کنیم در خواهیم یافت حکیم افضل‌الدین با ملاحظه چنین آیاتی در مقام پاسخ به سؤال پرسشگر است و به زبان ساده‌تر، در پاسخ به سؤال وی از چنین آیاتی الهام گرفته است.

در تفسیر معنای روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (بحار الانوار، ۲ / ۳۲) نیز چنین گفته است: «این سخن را هیچ رمز و معما و پوشیدگی نیست و اگر نمی‌توان یافت نه از باریکی و مشکلی اوست، بلکه از دل‌های آلوده و تیره برخاسته بود.» (همان‌جا)

اگر پاسخ و بیان بابا افضل را با لحاظ آیاتی مانند «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (کهف: ۲۸)، «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (جاثیه: ۲۸) و نیز آیه «وَلَتِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۲۰) در نظر بگیریم، به خوبی بهره‌گیری و الهام این حکیم الهی را از چنین آیاتی نتیجه می‌گیریم. در این آیات پیروی از هوای نفس، پی‌آمدهای منفی چون غفلت از یاد خدا، ضلالت، رها شدگی و بی‌پناهی را به دنبال دارد. تمام این موارد نیز از نتایج بی‌معرفتی و ناآگاهی نسبت به مطلق زیبایی‌ها و کمالات، یعنی ذات خداوند است. آیه شریفه دیگری که در این بحث می‌تواند به عنوان شاهد مثال تلقی شود، آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹) است. فاسقان‌اند که خدا آنها را دچار خودفراموشی می‌کند. فاسقان یعنی پیروان هوی و هوس و کسانی که به نسیان و غفلت از یاد الهی دچار شده‌اند. به دیگر سخن، نسیان نقطه مقابل ذکر است و ذکر خدا نتیجه معرفت او و عدم پیروی از هوی و هوس است.

در جایی دیگر بابا افضل، موضوع جهاد با نفس را به منظور زدودن غفلتی که موجب شقاوت آدمی است، در قالب پاسخ به «ناپسندِ حس و اعضا چیست؟» مطرح کرده است. پاسخ بابا افضل این است: ناپسندِ اعضا و حواس آن است که

خداوندِ حواس و اعضا را زیان‌کار بود. وی در ادامه، حیات جاودانی و آخرتی را اصل حیات شمرده که با آگاهی انسان از نفس خود همراه است. بیان او چنین است: «هرگاه حواس و اعضا در کاری شوند که نفس را از او غفلت فزاید، در هلاک نفس می‌کوشند و چون به سیرتی و صفتی باشند که از آن بیداری و آگاهی نفس فزاید، پسندیده‌اند.» (مصنّفات، ص ۷۲۱) دستورالعمل بابا افضل در اینجا، پایبندی به آموزه قرآنی «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بابا افضل مرقی، شخصیتی از عالمان بزرگ قرن خود، و بیشتر اهتمام او به جنبه‌های معرفتی و فلسفی معطوف بوده است. این حکیم الهی در چند جای از مصنّفات و به طور مشخص در جاودان‌نامه و پاسخ به سؤالات از آیات الهی در تفسیر، تبیین و تحکیم مبانی نظری خود مدد گرفته است. بیشترین توجه او به آیات قرآنی به آن بخش از آیات مربوط می‌شود که ناظر است به جنبه‌های نظری و معرفتی و یا به اصطلاح مفسران، به آیات معارفی قرآن.



پی‌نوشت‌ها:

۱. معطله: به نظر برخی محققان، گروهی از معتزله که در دفاع از یگانگی ذات خداوند، هر گونه صفت زاید بر ذات را برای خداوند نفی کردند و تا آن اندازه در این تنزیه پیش رفتند که مخالفان توانستند نام معطله را بر آنان نهند. (تاریخ فرق اسلامی، ۱/ ۲۴۴)
۲. آموزه امامیه در باب تأویل آن است که خدا افرادی خاص یعنی راسخان در علم را بر تأویل قرآن واقف کرده و آگاهی از تأویل از همین طریق مسیر است. در واقع، تأویل قرآن دارای ضابطه است و تأویل‌های غیر مضبوط فاقد ضابطه و قاعده، مردود است.
۳. عنصرهای چهارگانه آب، باد، خاک و آتش که قدما آن‌ها را اجسام بسیط تصور می‌کردند و معتقد بودند اساس عالم مادی بر این چهار چیز نهاده شده است.

منابع

- قرآن کریم.
- بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، بی تا.
- پژوهشی در جریان شناسی تفسیر عرفانی؛ محسن قاسم پور، انتشارات ثمین، تهران، ۱۳۸۱.
- تاریخ فرق اسلامی؛ حسین صابری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱.
- رساله لقاء الله؛ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، انتشارات هجرت، بی جا، ۱۴۰۵ق.
- مجمع البیان فی التفسیر القرآن؛ فضل ابن حسن طبری، چ ۲، دار المعرفه، بیروت ۱۴۰۸ق.
- مصنفات؛ افضل الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چ ۲، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۶ق.
- المیزان فی التفسیر القرآن؛ محمدحسین طباطبایی، چ ۳، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۳ق.

